

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در فرمایش امام(رض) بود که در مقابل استدلال به آیه شریفه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» برای صحت معاطات - که استدلال به آن متوقف بر این است که آیه، اطلاق داشته باشد، در حالی که در وجود این اطلاق - فرمودند از سه جهت اشکال وجود دارد.

بعبارة أخرى؛ اگر بگوییم آیه شریفه اطلاق دارد، که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» شامل هر بیعی شود، چه بیع بالصیغه و چه بیع بالفعل، آنگاه می‌توانیم بگوییم که آیه شریفه دلیل برای ما نحن فیه است، در حالی که در وجود چنین اطلاقی، از سه جهت اشکال است.

اشکال اول

این اشکال در حاشیه مرحوم آخوند(ره) بر مکاسب هم ذکر شده؛ که آیه، در مقام حلیت و حرمت نیست، آیه نمی‌خواهد بگوید چه چیز حلال و چه چیز حرام است، بلکه آیه در مقام نفی تسویه بین ایندو است. آیه می‌فرماید «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» ، در ذهن مردم بین بیع و ربا تسویه است، آیه می‌فرماید خیر، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» ، کلمه «أَحَلَّ» و «حَرَّمَ» دارد، اما در مقام اصل حلیت و حرمت نیست، در مقام این است که بگوید بیع مثل ربا نیست. اگر در مقام نفی تسویه باشد، دیگر مفید برای ما نحن فیه نیست.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» جنبه انشائی ندارند، بلکه جنبه اخباری و حکایتی دارند، یعنی اینها گفتند «قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» □ خداوند می‌فرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» ، که از يك حلیت و حرمتی که سابق جعل شده است، حکایت می‌کند. الان در مقام جعل و انشاء نیست. مثل آنچه که در آیه شریفه «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» قبلاً احتمال داده شد که این در مقام حکایت از تحریم سابق است، از تحریمی که قبلاً انجام شده، حکایت می‌کند. در این آیه شریفه می‌فرماید «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» □ که در آن ابتدا به آکل ربا، نسبت عذاب و وعید می‌دهد و بعد می‌فرماید خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

در ابتدای آیه عذاب آنها را ذکر می‌کند که مثل انسانهایی می‌شود که شیطان او را مس کرده، همانگونه که آنها وقتی می‌خواهند بایستند نمی‌توانند، او نیز همانطور است. این عذاب، فرع بر این است که قبلاً (یعنی قبل از نزول این آیه شریفه) حرمت ربا نازل شده باشد و الا اگر حرمت ربا نازل نشده باشد، دلیلی بر ذکر این بیان نیست.

پس این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» ظهور در این دارد که حکم بیع و ربا قبلاً جعل شده، و این آیه از آن حکمی که قبلاً جعل شده، حکایت می‌کند. علاوه می‌فرمایند این که کفار یا مردم آن زمان می‌گفتند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»، خود همین تسویه ظهور در این دارد که قبلاً دین آمده و به اینها گفته بیع و ربا فرق دارد، اینها با گفتن «بیع مثل رباست» اعتراض می‌کنند. مثل اینکه در زمان ما بگویند سود بانک با سود مضاربه یکی است، این سود است و آن هم سود است.

این ظهور در این دارد که قبلاً يك ذهنیتی برای مردم از طرف شارع ایجاد شده، که شارع فرموده بیع با ربا فرق دارد، اینها دو مرتبه گفتند چه فرقی دارد؟ چرا شارع می‌گوید فرق دارد؟ بیع مثل رباست. پس دو قرینه ذکر می‌کنیم بر اینکه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» جنبه حکایی و اخباری دارد نه انشائی، و وقتی در مقام انشاء نبود دیگر نمی‌توان به اطلاقش تمسک کرد؛ قرینه اول آن وعده عذابی است که به آکلین ربا داده شده است. قبل از اینکه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» بیاید، فرموده «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»، معلوم می‌شود قبلاً حکم ربا آمده بوده است. قرینه دوم این است که کسانی که می‌گویند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»، این اثبات تسویه، ظهور در این دارد که قبلاً سلب التسویه بوده، قبلاً به مردم گفته شده بیع مثل ربا نیست، اما اینها باز لجاجت می‌کنند که بیع مثل الربا است، پس معلوم می‌شود قبلاً حکم بیع و ربا ذکر شده است.

ممکن است کسی بگوید اگر شما می‌فرمایید این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» حکایت است، حکایت یعنی قبلاً حکم بیع و ربا آمده است. می‌گوییم حکم بیع و ربا کجا آمده است؟ اگر قبلاً آمده، یا در همین قرآن است و یا در جای دیگر است؟ اینجا چند احتمال داده می‌شود؛ يك احتمال اینکه این در لسان پیامبر(ص) ذکر شده بوده، یعنی قبل از اینکه بعنوان تشریع من الله باشد، بعنوان تشریع من الرسول در لسان پیامبر(ص) ذکر شده باشد. احتمال دوم این است که بگوییم قبلاً از عموماتی مثل «تِجَارَةٌ عَنْ تِراَضٍ» یا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» استفاده می‌شود که بیع حلال است، که بگوییم این هم می‌شود «تِجَارَةٌ» و اشکال ندارد، و هم می‌گوید اگر سبب، سبب باطل باشد اشکال دارد، و ربا هم سبب باطل است. از خود «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استفاده می‌کنیم که عقد بیع صحیح است و اشکال ندارد.

می‌توانیم بگوییم حکم صحت بیع یا حرمت ربا، با این عمومات قبلاً ذکر شده است. اینجا فقط اشکالی که وجود دارد این است که این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در سوره مائده است. سوره مائده هم بر حسب بعضی از روایات، «اخيرة السور» است؛ یعنی آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر(ص) نازل شده است. لکن امام(رض) می‌فرماید ما قبول نداریم که این «اخيرة السور» باشد، و اگر هم در روایات، سوره‌ی مائده اخيرة السور است، به این معنا نیست که تمام آیات در این سوره مبارکه آخرین آیاتی بوده که نازل شده است، این برای ما ثابت نیست. پس تا اینجا دو اشکال بر اطلاق را بیان کردیم.

اشکال سوم

این اشکال نیز در کلمات مرحوم آخوند(قده) آمده است، که اصلاً بگوییم آیه در مقام حکم انشائی است، اما اشکال این است (این اشکال را زیاد شنیده‌اید و شاید صاحب معالم هم در معالم بیان کرده است، در اکثر کتب هم وجود دارد) که آیه اصلاً در مقام اصل تشریع بیع یا ربا است، و دیگر در مقام بیان خصوصیات نیست. نمی‌خواهد بگوید بیع عربی باشد یا غیر عربی باشد، بیع بالصیغة باشد یا بدون صیغه باشد، آیه شریفه در مقام بیان اصل تشریع است.

اشکال چهارم

امام(ره) در حاشیه بر فرمایش خودشان، يك اشکال چهارمی را هم آورده‌اند، که اصلاً این آیه کاری به بیع ندارد. مسئله بیع و حرمت بیع، يك امر روشن و معهود بین المتشرعه و بین العقلا بوده است. مردم حاضر به پذیرش حرمت ربا نمی‌شدند. این آیه،

مخصوصاً با توجه به صدر آیه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا» ، یا کلمات بعد که آمده، فقط در مقام بیان حرمت رباست و می‌خواهد بگوید ربا حرام است، اما دیگر «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» در مقام تحلیل بیع نیست که بخواهیم از آن اطلاق بگیریم. پس مجموعاً چهار اشکال بر استدلال به روایت بیان شد.

جواب امام (ره) از اشکالات

کسانی که می‌خواهند به این آیه شریفه برای ما نحن فيه استدلال کنند، باید هر چهار اشکال را پاسخ دهند. امام (رض) در جواب از اینها، عمدتاً روی اشکال دوم تمرکز کرده‌اند. در نتیجه نسبت به اشکال اول و اشکال سوم تقریباً می‌توانیم بگوییم پاسخی نداده‌اند و شاید قبول کرده‌اند.

جواب از اشکال دوم

اشکال دوم این است که بگوییم عنوان اخباری دارد. می‌فرماید به فرض که بپذیریم عنوان حکایت دارد، از چه چیز حکایت می‌کند؟ از اینکه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا». مجموعاً از کلمات امام (ره) استفاده می‌شود که ما قبول داریم وقتی يك آیه‌ای در مقام حکایت و اخبار است، دیگر به اطلاق و تقیید خود این آیه نمی‌توانیم تمسک کنیم، بلکه این حکایت از نظر اطلاق و تقیید، تابع محکمی عنه است و باید دید از چه چیز حکایت می‌کند. ایشان می‌فرماید با توجه به این آیه می‌توانیم استفاده می‌کنیم که قبلاً آنچه که مورد تسویه بین مردم بوده، مطلق بیع بوده.

زیرا وقتی مردم می‌گویند «إِنَّمَا الْبَيْعَ» ، کدام بیع را می‌گفتند؟ هر بیعی. موضوع در آنجا مطلق است. وقتی که «إِنَّمَا الْبَيْعَ» بیع مطلق شد، این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» هم و لو اینکه بگوییم جنبه حکایی دارد، این هم مطلق می‌شود. اگر در «إِنَّمَا الْبَيْعَ» يك بیع خاص مدّ نظرشان بود، این «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» هم تابع آن می‌شد. پس می‌فرمایند ما و لو قبول کنیم که این آیه جنبه اخباری دارد و جنبه انشائی ندارد، اما چون از يك موضوعی حکایت می‌کند که قبلاً مطلق است، پس این هم چون دارد از همان موضوع حکایت می‌کند، لذا این هم عنوان اطلاق را دارد.

اشکال بر اخباری بودن آیه

اینجا يك اشکالی را مطرح می‌کنند و آن اینکه؛ اگر کسی بگوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» اخبار است، کذب لازم می‌آید. چون در همان صدر اسلام، بین جاهلیت بیوعی بوده، «بیع منابذه»، «بیع ملامسه» و اینها تحریم شده است. اگر بگوییم «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی همه بیع‌ها را خدا حلال کرده است، و بگوییم جنبه اخباری هم دارد نه جنبه انشائی، کذب لازم می‌آید، چون بدین معناست که خدا خبر می‌دهد من همه بیع‌ها را حلال کردم. در حالی که «بیع منابذه» و «بیع ملامسه» حرام بوده است. - این نکته را دقت کنید که بین انشاء و اخبار، خیلی تفاوت است؛ اگر شارع «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» را انشائی بگوید اشکالی ندارد، بعداً بیع منابذه تقییداً یا تخصیصاً خارج می‌شود. اما در اخبار نمی‌توان خارج کرد.

وقتی کسی بنحو عام خبر می‌دهد و می‌گوید همه افرادی که اینجا هستند کتاب دارند، اگر یکی از آنها کتاب نداشته باشد کذب لازم می‌آید، مگر اینکه متصل به کلامش بگوید إلا فلانی. این نکته را هم دقت کنید که قرینه منفصله در جملات اخباری معنا ندارد، و مستلزم کذب است. مثلاً وقتی می‌خواهد بگوید «جائنی القوم»، نمی‌تواند پنج روز بعد بگوید «الا زید»، یا بگوید «ما جاء زید» ، این مستلزم کذب است. اما اگر بصورت انشائی باشد اشکالی ندارد، مثلاً بصورت انشائی قرینه منفصله را قبل یا

بعدش بیاورد هیچ اشکالی ندارد. حالا اشکال در اینجا این است که اگر کسی گفت این «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» اخبار است، مستلزم کذب است، چون منابذه و ملامسه، بیع حرام بوده‌اند.

جواب از اشکال

در جواب می‌فرمایند اولاً ممکن است اصلاً در آن زمان که خدا فرموده «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» ، هنوز منابذه و ملامسه حرام نشده بوده، یعنی تمام بیوع تا آن زمان حلال بوده غیر از بیع ربوی. ثانیاً اگر این اخبار، اخبار از تحلیل همه افراد باشد، کذب لازم می‌آید، اما اگر متعلق اخبار، تحلیل قانونی باشد، کذب لازم نمی‌آید. امام (رض) در فقه و اصول يك مبنایی دارند بنام «خطابات قانونیه». طبق این مبنا می‌فرمایند بین خطابات شخصی و خطابات قانونی فرق است. يك وقت من به زید می‌گویم «افعل کذا» ، يك وقت مقنن بعنوان قانون گذار می‌گوید «[لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ](#)».

در خطاب شخصی اگر آن مخاطب قادر نباشد، آن خطاب قبیح و لغو است. اما در خطاب قانونی، فرقی نمی‌کند که مخاطب قادر باشد یا نباشد. خطاب قانونی یعنی مقنن می‌گوید جزء مواردی که من قانون گذاشتم و در شریعت من است این امر است.

آن وقت نظیر آن مسأله خطاب قانونی را هم ایشان آورده‌اند و می‌فرمایند اگر شارع بخواهد با «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» از تمام بیعها خبر دهد و بگوید همه بیعها حلال است، این اشکال کذب لازم می‌آید. اما اگر همین اخبار، اخبار از يك تحلیل قانونی باشد، یعنی بخواهد بگوید اصل این که در شریعت من، جزء قوانین من، حلیت بیع است، اخبار از مصادیق نمی‌کند تا کذب لازم بیاید، بلکه اخبار از يك حلیت کلیه قانونیه برای بیع دارد، بنابراین دیگر کذب لازم نمی‌آید.

جواب از اشکال اول

اما نسبت به اشکال اول، امام (ره) يك جوابی را از قول دیگران ذکر کرده‌اند و این جواب را مورد مناقشه قرار داده‌اند. اشکال اول این بود که آیه، در مقام نفی تسویه است و در مقام بیان حلیت و حرمت نیست. در جواب گفته‌اند اگر این چنین بود که خداوند می‌خواست بفرماید اینها مساوی نیستند، چرا به لسان حلّ و به لسان حرمت آورده و گفته یکی از آنها حلال و دیگری حرام است. و یا به تعبیر دیگر؛ دو حکم برای دو موضوع ذکر کرده؛ معلوم می‌شود در مقام بیان حکم است و الا در ادامه آیه «[ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا](#)» ، شارع بفرماید «و لیس کذا» یا «و لیس البیع مثل الربا» ، اما شارع بیع و ربا را ذکر کرده، حکم هر دو را هم آورده، معلوم می‌شود در مقام بیان این است که حکم بیع و حکم ربا را ذکر کند.

نقد جواب اشکال

مرحوم امام (ره) بعد از ذکر این جواب می‌فرمایند: «فتأمّل» ، معلوم می‌شود این جواب را نپذیرفته‌اند. وجه «فتأمّل» این است که برای بیان تسویه، راه‌های متعدد وجود دارد؛ يك راهش این است که بگوید «البيع ليس مثل الربا» ، يك راهش هم این است که بگوید: این چه کلامی است که می‌گویید بیع مثل رباست؟ و حال آنکه بیع حلال شده ولی ربا حرام است.

یعنی در جایی که دو حکم و دو موضوع ذکر شده، اما مسبوق به این است که دیگران گمان تسویه می‌کردند، اینجا به تعبیر دقیقت؛ «ما يصلح للقرينة» وجود دارد، یعنی آن قرینه می‌شود بر اینکه خداوند در مقام بیان نفی تسویه است نه در مقام بیان حکم، و لو بلسان «أحلّ» و «حرم» آورده است. -واقعاً از مشکلات کتاب امام (ره)، فتاوی‌های ایشان است، که در این کتاب

ایشان، به مراتب بیشتر از فتا‌مل‌های مکاسب مرحوم شیخ(قده) است۔۔ يك بيان دیگری هم دارند که خودتان ملاحظه کنید.

نتیجه بررسی استدلال به آیه حلّ

نتیجتاً می‌توان استفاده کرد که امام(رض) استدلال به آیه شریفه «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا](#)» را برای ما نحن فیه نپذیرفتند، و لو آن جنبه حکایی بودن و إخباری بودنش را جواب دادند، اما مجموعاً این استدلال را نپذیرفتند. تا اینجا از ادله صحت معاطات، دلیل اول را خواندیم، که استدلال به آیه شریفه «[أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ](#)» است. ما در «آیه حلّ»؛ نظر شیخ(ره) را گفتیم و اشکالات آن را بیان کردیم.

نظر امام(ره) را هم ذکر کردیم. اما و لو اینکه نظر خودمان فی الجمله روشن شد که در تمسك به اطلاق این آیه اشکالات متعددی است، ولی باز دقتی بفرمایید تا نظر نهایی خودمان در این آیه را ان شاء الله عرض خواهیم کرد.